

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت
دانشگاه شهید بهشتی، پاییز ۹۱

Research Journal of Islamic Philosophy and
Theology of Shahid Beheshti University

بررسی رابطه عدالت و سعادت از دیدگاه ارسطو

دکتر زکریا بهارنژاد*
کمیل شمس‌الدینی مطلق**

چکیده

ارسطو از معدود اندیشمندان است که تأملاتی ژرف در باره عدالت و سعادت داشته است. وی تأثیر عدالت در تحصیل سعادت را پذیرفته، به گونه‌ای که دستیابی به سعادت را بدون اجرای عدالت امکان‌ناپذیر می‌داند. به تعبیر صحیح‌تر از نظر وی اعتدال از فضایل عمده در تحصیل سعادت است؛ میان عدالت و سعادت رابطه عمیق و ژرفی وجود دارد به گونه‌ای که عدالت شرط لازم برای تحصیل سعادت است و معنای این سخن این است که امور دیگری نظیر داشتن حکمت، عفت، شجاعت، خیرات‌خارجی و دوستی نیز در تحصیل سعادت نقش دارند و همراه عدالت علت‌تأمه برای نیل به سعادت می‌گردند و این بدین خاطر است که هر پدیده‌ای برای تحقق به صدها عامل نیاز دارد و عدالت تنها یکی از عوامل تحصیل سعادت است، بنابراین عدالت به عنوان شرط لازم، وسیله و مقدمه‌ای برای نیل به سعادت به شمار می‌آید و نسبت منطقی میان آن دو عام و خاص مطلق است.

کلید واژه‌ها: ارسطو، عدالت، سعادت، فضیلت، خیرات‌خارجی.

مقدمه

ارسطو (Aristotale) در شهر استاگیرا (Stageira) متولد شد و در ۱۸ سالگی به آتن رفت و

z-baharnezhad@sbu.ac.ir
shamsoddinkomail@yahoo.com

* عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی
** دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان قم

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۱/۶/۲۵

تحت تعلیم افلاطون قرار گرفت (امیل بریه، ص ۲۱۹). به نظر می‌رسد که وی اولین و بزرگ‌ترین متفکر جامع الاطراف بوده (شهرستانی، ص ۳۷۷)، چنانکه معروف است او در باره همه چیز، از شکل گوش ماهی گرفته تا نازایی، از تأملات نظری در باره ماهیت روح گرفته تا هواشناسی، حتی در باره تعبیر خواب مطالبی نوشته است. گفته شده که وی به هر رشته‌ای از دانش انگشت گذاشت آن را دگرگون کرد و برای اولین بار دانش بشری را در دسته‌هایی جدا از هم طبقه بندی کرد (پل استراترن، ص ۱۶). برخی وی را پیامبر می‌دانند (سبزواری، ص ۳۶۵)، برخی دیگر نه تنها پیامبر بودن ارسطو را انکار می‌کنند، بلکه حتی در موحد دانستن وی نیز تردید کرده‌اند (بهارنژاد، ص ۱۳۵). به هر حال وی در فلسفه، اخلاق و ... صاحب مبنا می‌باشد. مورخان فلسفه وی را «معلم اول» لقب نهاده‌اند. افکار او در طی تاریخ مرجع و منبع اندیشمندان بعدی بوده است، به گونه‌ای که «مک‌اینتایر» در باره اهمیت و نیاز جامعه بشری برای برون رفت از بحران به اندیشه‌های وی می‌نویسد:

برای سالم ماندن از اشتباه‌های مدرنیسم و لیبرالیسم تنها دو راه وجود دارد: یا باید پوچ‌گرایی نیچه را پذیرفت یا باید به اخلاق ارسطویی بازگشت (مک‌اینتایر، ص ۴۸۷).
بدیهی است که یکی از عوامل سعادت و خوشبختی جوامع وجود عدالت و برقراری تعادل و توازن است، زیرا هر جامعه‌ای همانند یک ساختمان بزرگ می‌ماند که از اجزای مختلف تشکیل شده است و همان‌گونه که استحکام و استواری یک ساختمان وابسته به تناسب اجزای آن است، جامعه نیز با اعتدال، هماهنگی و توازن میان افراد می‌تواند پایدار بماند و استقرار یابد. امام علی (ع) می‌فرماید:

عدل پایه و اساسی است که استواری جهان به آن بستگی دارد (مجلسی، ص ۸۳).
افلاطون نیز عدالت را شرط سعادت‌مندی می‌داند و در باره نقش عدالت در سعادت می‌گوید:

عدالت از چیزهایی است که اگر کسی بخواهد نیکبخت شود باید آن را هم برای خود آن و هم برای آثار و نتایجی که از آن به دست می‌آید، بخواهد (افلاطون، ص ۹۱۳).

عدالت و سعادت از مسائلی هستند که اندیشمندان و متفکران زیادی در باره آنها بحث و گفتگو کرده‌اند لیکن به لحاظ تاریخی به نظر می‌رسد نخستین بار سقراط بود که مناظراتی پیرامون عدالت، سعادت و فضیلت مطرح کرد. بخش‌هایی از مناظرات وی در این باب در آثار افلاطون بیان شده است. لیکن ارسطو نخستین فیلسوفی بود که به صورت منظم و منطقی در باره عدالت و سعادت و رابطه میان آن دو کتاب تألیف کرده است. وی در سیاست و اخلاق نیکوماخوس به طور گسترده در باره آن دو بحث کرده است، به گونه‌ای که بررسی سعادت کتاب نخست و عدالت، کتاب پنجم اخلاق نیکوماخوس را به خود اختصاص داده است. وی در اخلاق بیشتر به ماهیت آن دو پرداخته و در «سیاست» در صدد کیفیت پیاده کردن عدالت بوده است.

تأثیرپذیری حکمای بعدی از اندیشه‌های ارسطو به نحوی است که مکتب رواقی پس از پدیدآوردن آن فلاسفه‌ای را که از خود خلاقیتی داشته باشند پدید نیارود و تنها به شرح اندیشه‌های ارسطو اکتفا کرد (فاخوری، ص ۸۱) و آراء طبی رواقیان همان آراء ارسطو و افلاطون بوده است (امیل بریه، ص ۴۲). با ورود آثار ارسطو در عصر ترجمه به جهان اسلام بسیاری از حکمای مسلمان نیز تحت تأثیر اندیشه‌های او قرار گرفتند.

مفهوم عدالت

پیش از پرداختن به دیدگاه ارسطو در باره عدالت و سعادت و رابطه آن دو، اشاره‌ای اجمالی به معنا و مفهوم آن دو ضروری است:

عدالت در اندیشه یونانی بیشتر به معنای تعادل به کار می‌رفت، با این تفاوت که عدالت در فرد به معنای تعادل بین قوای نفس و عدالت در جامعه به مفهوم تعادل بین اجزای جامعه است (بشرویه، ص ۱۵).

به نظر می‌رسد عدالت در لغت به معنای قرارداد هر چیزی در جای خود با لحاظ کردن وضعیت اعتدال در آن است، اما عدالت در اصطلاح دارای حوزه‌های گوناگونی نظیر فلسفی، اخلاقی، سیاسی، حقوقی، کلامی، اقتصادی، اجتماعی و ... است وضع و قرارداد آن در هر یک از این حوزه‌ها معنا و کارایی ویژه‌ای دارد، ما در اینجا به تناسب بحث مورد نظر خود به سه اصطلاح اخلاقی، سیاسی و حقوقی آن می‌پردازیم:

عدالت اخلاقی

مراد از عدالت در اخلاق، ملکه‌ای است که ماهیت آن اعتدال بوده و رعایت آن آدمی را از افراط و تفریط باز می‌دارد. افلاطون در جمهوری از آن به عنوان یکی از امهات فضایل اخلاقی نام برده و آن را به معنای عدم دخالت در کار دیگران و عمل به وظیفه خود می‌داند (افلاطون، ص ۱۰۱۸). ارسطو نیز به آن به عنوان مهم‌ترین فضیلت اخلاقی می‌نگرد زیرا تعدیل قوای نفس توسط این فضیلت انجام می‌شود وی در تعریف عدالت اخلاقی می‌نویسد:

عدالت ملکه‌ای است که افراد را قادر به انجام اعمال عادلانه و وادار به رفتار درست می‌کند (ارسطو، الاخلاق، ص ۱۷۳).

به نظر می‌رسد که رفتار درست رفتاری است که بر اساس اعتدال باشد. عدالت در این حوزه که شاخص اصلی آن اعتدال و هماهنگی بین قوای نفس است فضیلتی است که از مجموع حکمت، عفت و شجاعت حاصل می‌شود (ابن‌سینا، الشفاء و الهیات، ص ۴۵۵). بنابراین عدالت در اخلاق ملکه‌ای است که ماهیت آن اعتدال و میانه‌روی بوده و بیشتر جنبه فردی دارد.

عدالت سیاسی

عدالت در حوزه سیاست، به معنای برابری با افراد برابر و نابرابری با افراد نابرابر است. توزیع قدرت و مناصب بر اساس شایستگی در این حوزه مطرح می‌شود. از نظر ارسطو عدالت سیاسی باید بین اشخاصی که در یک زندگانی دسته جمعی مشارکت دارند حاکم باشد. افراد در قلمرو این عدالت متساوی الحقوق هستند (ارسطو، اخلاق نیکوماخس، ج ۱، ص ۲۰۹). وی عدالت سیاسی را به معنای پیروی کردن از قوانین می‌داند و در این زمینه می‌نویسد:

عادل کسی است که از قانون پیروی و مساوات را رعایت کند، پس چیزی عادلانه است که طبق قانون و از روی مساوات باشد (همو، الاخلاق، ص ۱۷۴).

افلاطون نیز پیرامون عدالت سیاسی می‌گوید:

جامعه وقتی عادل است که هر سه جزء آن در یک صفت مشترک باشند: یعنی هر یک وظیفه خاص خود را انجام دهد (افلاطون، ص ۱۰۲۱).

افلاطون عدالت سیاسی را به معنای اعتدال در قوای جامعه می‌داند و این مهم زمانی برقرار می‌شود که هر یک از اعضای از جامعه وظیفه‌ای را که به عهده او نهاده شده است به خوبی انجام دهد و این کار زمانی عملی می‌شود که وظایف و امور جامعه بر اساس اهلیت تقسیم شده باشد.

عدالت حقوقی

عدالت در حوزه حقوق به معنای «رعایت حقوق افراد و دادن حق هر ذی حقی» است و در مقابل آن ظلم به معنای تجاوز به حقوق دیگران قرار دارد (مطهری، ص ۸۰). ارسطو در معنای این گونه از عدالت که ناظر به حق و برادری است می‌نویسد:

قانون جزء به کیفیت مشخص تقصیری که انجام شده، به چیز دیگری التفات ندارد و نسبت به طرفین رعایت مساوات را می‌کند (ارسطو، اخلاق نیکوماخس، ج ۱، ص ۱۱۹).

بر همین اساس است که در برابر حکم دادگاه فقیر و غنی هیچ تفاوتی ندارد و عنوان مافوق قانون، یا هر عنوان دیگری امتیازی برای احدی به‌شمار نمی‌آید و افراد از حیث انسانیت و کرامت حقوق انسانی مساوی و در برابر قانون یکسانند و باید در مقام داوری حق کسی مورد تجاوز قرار نگیرد، بدین جهت است که مردم در روایات مانند دانه‌های تسیح برابر شمرده شده‌اند.

تفاوت عدالت سیاسی با عدالت حقوقی در این است، که ملاک در عدالت سیاسی شایستگی افراد است و افتخارات و مناصب بر اساس اهلیت تقسیم می‌شود؛ اما در عدالت حقوقی معیاری به نام شایستگی مطرح نیست و همه افراد در برابر قانون از حقوق یکسانی برخوردارند، بر این اساس تبعیض در عدالت سیاسی به معنای رعایت نکردن شایستگی‌هاست برخلاف عدالت حقوقی که به معنای رعایت آنهاست.

مفهوم سعادت

واژه سعادت که در زبان انگلیسی happiness و در لاتین eudamona نامیده می‌شود به معنای خیر نهایی و غایت فرجامین است. به‌رغم اینکه در معنای لغوی آن اختلاف قابل توجهی وجود ندارد، طی تاریخ درباره معنای اصطلاحی آن تحلیل‌های متفاوتی ارائه

شده که برخاسته از جهان‌بینی‌های متفاوت و ناشی از نگرش افراد به نظام هستی و انسان است. آنها که از بینش کمتری برخوردار و طالب لذات مادی‌اند سعادت را نوعی لذت حسی می‌دانند و آنها که دارای بینش عمیق هستند، معنایی فراتر از لذت حسی را مورد نظر دارند (ابن‌سینا، *الاشارات والتنییحات*، ص ۳۳۴، ۳۳۵). سقراط آن را حالت نفسانی حاصل جمع بین فضیلت و لذت می‌پندارد (ملکیان، ۲۵۵، ۱۹۲)، از نظر افلاطون سعادت آمیزه‌ای از معرفت عقلی، لذت بدنی و حسی است (همانجا). از نظر ارسطو نیز سعادت چیزی جز یک نحو از تأمل نیست (ارسطو، *اخلاق نیکوماخس*، ج ۲، ص ۲۳۵). ملاصدرا معتقد است که سعادت هر چیزی، عبارت از رسیدن به کمال آن چیز و بالاترین مرتبه آن سعادت عقلی است (ملاصدرا، *شرح اصول کافی*، ص ۳۹۷، ۳۰۱) وی سعادت را به دنیوی و اخروی و هر کدام را به دو بخش تقسیم می‌کند. از نظر وی سعادت دنیوی شامل سعادت بدنی مانند، سلامتی و صحت بدن و سعادت خارجی مانند مرتب بودن اسباب زندگی و دستیابی به نیازمندی‌هاست. سعادت اخروی نیز بر دو قسم است علمیه مانند معارف و حقایق و عملیه مانند طاعات. حُسن و زیبایی از عوارض سعادت دنیوی (قسم بدنی) و فضایل و اخلاق از عوارض سعادت اخروی (علمیه) می‌باشند (همو، *تفسیر قرآن کریم*، ص ۲۶۹).

شایان ذکر است که عدالت و سعادت دو جنبه فردی و اجتماعی دارند و ارسطو در *اخلاق نیکوماخوس* به هر دو پرداخته است.

چیستی عدالت از دیدگاه ارسطو

ارسطو در کتاب *سیاست* بیشتر درصدد تطبیق عدالت و کیفیت پیاده کردن آن بوده است، به همین دلیل کمتر به تعریف آن پرداخته و به جای آنکه مانند افلاطون از عدل تعریف کلی ارائه دهد می‌کوشد تا انواع آن را برشمارد و این ناشی از روش تجربی و جزئی‌نگری وی یا در جهت واقع‌گرایی او، در مقابل روش درون‌گرایی افلاطون است. وی در تعریف عدالت می‌نویسد:

عدالت ملکه‌ای است که افراد را قادر به انجام اعمال عادلانه و وادار به رفتار درست می‌کند (ارسطو، *الاخلاق*، ص ۱۷۳).

البته گفتنی است که رفتار درست از اعتدال قوای نفس ناشی می‌شود، وقتی که قوای نفس در حالت اعتدال و میانه قرار بگیرند نتیجه آن رفتار درست خواهد بود رفتاری که نه در جانب افراط قرار دارد و نه در جانب تفریط، بلکه حدوسط میان آن دو باشد و این همان عدالت به معنای تعدیل قوای نفس (عدالت اخلاقی) است. البته ارسطو معتقد است که از آنجا که عدالت معانی متعددی دارد ظلم نیز دارای معانی متعددی است، منظور از ظالم کسی است که نقض قانون می‌کند و بیش از حقش می‌ستاند و بی‌انصاف است، پس عادل کسی است که رعایت قانون می‌کند و با انصاف است (همان، ص ۱۷۴).

اقسام عدالت

عدالت از نظر ارسطو دارای اقسام مختلفی نظیر کلی و جزئی، توزیعی و اصلاحی و طبیعی و قانونی است. اینک به برخی از تقسیمات عدالت می‌پردازیم:

عدالت کلی و جزئی

ارسطو، عدالت را به کلی و جزئی تقسیم می‌کند: عدالت کلی، فضیلت تمام و کمال است به گونه‌ای که همه فضایل را شامل می‌شود، زیرا کسی که دارای چنین فضیلتی است آن را نه تنها در مورد خود بلکه در مورد دیگران نیز اجرا می‌کند (همان، ص ۱۷۶). در حقیقت ارسطو «عدالت عام» را به معنای احترام و موافقت با قوانین می‌داند در نتیجه کسی که قانون را نقض کند ظالم و کسی که آن را رعایت کند عادل است وی اعمالی را که قانون مجاز بشمرد، عادلانه و اعمالی که قانون آنها را مجاز نداند، غیرعادلانه می‌داند (همان، ص ۱۷۵).

عدالت جزئی در برابر عدالت کلی، بخشی از فضیلت است نه تمام آن و به معنای برابری شهروندان به کار می‌رود و بی‌عدالتی جزئی ناشی از سودجویی است (همان، ص ۱۷۸).

نسبت تغایر عدالت کلی با جزئی نسبت تغایر جزء و کل است، زیرا هر مساواتی موافقت با قانون است اما هر موافقت با قانونی، مساوات نیست و همین نسبت در مورد

بی‌عدالتی عام و خاص نیز مطرح است. بنابراین نسبت بین آنها به لحاظ منطقی نسبت عام و خاص مطلق است.

عدالت توزیعی و تصحیحی

ارسطو عدالت جزئی را به توزیعی و تصحیحی تقسیم می‌کند: عدالت توزیعی (Distributive Justice) به معنای توزیع مشاغل اجتماعی، مناصب حکومتی، پول و دیگر امتیازات میان افراد جامعه، بر اساس استحقاق و شایستگی آنها می‌باشد. وی در این باره می‌نویسد:

اگر [افراد] برابر نباشند، سهام مساوی نخواهند داشت (همان، ص ۱۸۱).

تشخیص شایستگی در حکومت‌های مختلف متفاوت است برای مثال در دموکراسی آزادی در حکومت ممتاز، ثروت و اصالت خانوادگی و در حکومت اشرافی فضیلت مبنای آن می‌باشد (همو، سیاست، ص ۱۷۶، ۱۷۵).

قسم دوم از عدالت جزئی، «عدالت تصحیحی» (Remedial Justice) به معنای برابری شهروندان در حقوق و کرامت انسانی است و استحقاق و شایستگی در این قسم از عدالت دخیل نیست (همو، الاخلاق، ص ۱۸۳، ۱۸۲). تفاوت این دو، در این است که عدالت توزیعی در مال مشترک ظاهر می‌شود و همواره مطابق تناسب هندسی عمل می‌کند. ولی عدالت تصحیحی بیشتر در روابط و معاملات افراد پدید آمده و مطابق تناسب عددی عمل می‌کند. وی به حسب ظاهر از عدالت تصحیحی دو حوزه را در نظر دارد یکی حوزه روابط و معاملات افراد جامعه و دوم حوزه قضاوت و کیفر. ارسطو این نکته را تذکر می‌دهد که جبران خسارت در جرایم بالضروره به معنای مقابله با مثل نیست و بر این اساس می‌گوید:

اگر کسی که دارای ریاست است، دیگری [زیردست خود] را مجروح کند [بزند] سزاوار نیست که او را عوض کارش تنها بزنند بلکه باید عذاب هم شود [به کیفر سخت‌تر محکوم گردد] (همان، ص ۱۸۶).

ارسطو معتقد است که عدالت یک حد وسط است اما نه به گونه‌ای که سایر فضایل حد وسط می‌باشند بلکه به این معنا که عدالت، درست در حد وسط حقیقی قرار دارد، که این حد وسط در عدالت توزیعی به تناسب هندسی و در عدالت تصحیحی به تناسب

حسابی است (کاپلستون، ص ۳۹۰). بنابراین عدالت تصحیحی به معنای تساوی افراد جامعه در حقوق انسانی است.

عدالت قانونی و طبیعی

ارسطو عدالتی را که در جامعه برقرار می‌شود عدالت سیاسی می‌نامد. این گونه از عدالت، باید بین اشخاصی که در یک زندگانی دسته‌جمعی مشارکت دارند حاکم باشد (ارسطو، *الاخلاق*، ص ۱۹۲). وی عدالت سیاسی را به طبیعی و قانونی تقسیم می‌کند. عدالت طبیعی در همه جا الزامی است و با تغییر حکومت‌ها تغییر نمی‌کند، اما اساس عدالت قانونی بر قرارداد و لازم‌الاجرا بودن استوار است و با تغییر حکومت‌ها تغییر می‌کند. از آنجا که ملاک این تقسیم التزام به طبیعت است ارسطو تمام قوانین و حکمرانی‌هایی را که خلاف مقتضای طبیعت باشد عدالتی اعتباری و قانونی دانسته و عدالت حقیقی را مبتنی بر طبیعت معرفی می‌کند (همانجا).

یادآوری این نکته در اینجا ضروری به نظر می‌رسد که میان تبعیض و تفاوت فرق اساسی وجود دارد. آنچه مخالف و ضد عدالت است تبعیض است نه تفاوت، زیرا تبعیض عبارت از آن است که در شرایط مساوی و استحقاق‌های یکسان بین اشیا فرق گذاشته شود ولی تفاوت آن است که در شرایط نامساوی بین اشیا فرق نهاده شود (مطهری، ص ۱۲۵). ارسطو توزیع مناصب را بر پایه تفاوت می‌پذیرد و از نظر وی آنچه موجب انقلاب و خشم مردم می‌شود تبعیض است نه تفاوت (همان، ص ۱۸۱، ۲۶۶). وی در مخالفت با تبعیض می‌نویسد:

مناصب و احترامات حکومت باید بر پایه تفاوت توزیع شود (ارسطو، *سیاست*، ص ۱۷۱).

آنچه تاکنون در باره عدالت بیان شد بیشتر ناظر به عدالت اجتماعی بود اینک به عدالت اخلاقی که از دیدگاه ارسطو می‌پردازیم:

اعتدال یا عدالت اخلاقی

ارسطو در لابه‌لای مطالب خود در *اخلاق نیکوماخوس* به گونه‌ای دیگر از عدالت که به معنای تعدیل قوای نفس است اشاره می‌کند، از آنجا که قوای نفس با هم تخالف و

کشمکش دارند، هماهنگی و تعادل بین قوا بر عهده فضیلتی نهاده شده که فضایل دیگر بر او مترتب بوده و شاخصه اصلی آن اعتدال و حد وسط باشد و آن چیز جزء عدالت اخلاقی (فضیلت اخلاقی) نیست و از آن تعبیر به اعتدال می‌کنند، همان نظریه اعتدالی که توسط اندیشمندان بعدی به «قاعده زرین اعتدال ارسطو» نام گرفت و مستندی برای آنها گردید.

در تعریف عدالت اخلاقی باید گفت آن همان ملکه‌ای است که حدوسط حالت میان دو حالت افراط و تفریط است و وظیفه اصلی آن تعدیل بین قوای نفس است به عبارت دیگر عدالت اخلاقی همان ملکه‌ای است که نتیجه آن رفتار درست است و رفتار درست، رفتاری است که حدوسط و میانه باشد، لذا ملاک و معیار در عدالت اخلاقی حدوسطی است که تعیین کننده آن عقل می‌باشد. البته ارسطو وظیفه عقل را تعیین حدوسط نسبت به ما می‌داند و این کاری دشوار است، زیرا وی می‌گوید: مثلاً برای حفظ حالت ورزشکاری، روا نیست شخص ورزشکار از مربی پرسد که چقدر غذا باید مصرف کند، بلکه این خود ورزشکار است که باید برآورد کند که چه مقدار باید تغذیه کند، حدوسط هم چنین است، شخص بایستی خودش را ملاحظه کند و ضابطه‌ای وجود ندارد. تشخیص افراط و تفریط نیز در اخلاق، کار عقل است و ضابطه‌ای نمی‌توان برای آن تعیین نمود مثلاً چه بسا کسی ده ساعت حرف بزند ولی متهم به پرحرفی نشود، اما کسی دو دقیقه حرف بزند و گفته شود که چقدر پرحرفی و یاوه‌گویی کرد (همو، الاخلاق، ص ۹۶-۹۴). وی عدالت اخلاقی را یکی از فضایل اخلاقی و بلکه مهم‌ترین آنها می‌داند و در تعریف فضیلت اخلاقی می‌نویسد:

فضیلت اخلاقی آن است که در مواجهه با لذات و آلام بهترین رفتار ممکن را به ما عطا می‌کند و رذیلت درست بر عکس آن است (همان، ص ۹۰).

بنابراین عدالت اخلاقی آدمی را از افراط و تفریط باز می‌دارد و باعث سرزدن بهترین رفتار که همان اعتدال است از وی می‌شود و شاخصه اصلی آن اعتدال یا تعدیل قوای نفس است.

گفتنی است که نویسندگان در این نوشتار در پی اثبات رابطه این قسم از عدالت (تعدیل قوای نفس) با سعادت (عقل نظریه پرداز) از دیدگاه ارسطو می‌باشند و در این

مقاله درصدد پاسخگویی به این پرسش هستیم که آیا بین عدالت اخلاقی (اعتدال) و سعادت (عقل نظریه پردازی) رابطه‌ای وجود دارد و بر فرض وجود رابطه این چه رابطه‌ای می‌باشد؟ آیا اعتدال در سعادت نقش دارد به چه میزان؟ نوع رابطه در حقیقت این مقاله درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که آیا مقاله اینک که عدالت اخلاقی به معنای تعدیل قوای نفس از دیدگاه ارسطو روشن گردید به بررسی سعادت از دیدگاه وی پرداخته است و در پایان، رابطه این قسم از عدالت با سعادت از دیدگاه ارسطو بررسی خواهد شد:

چیستی سعادت

ارسطو در تبیین ماهیت سعادت از سه نوع حیات نام می‌برد و حیاتی را سعادت‌مندانه می‌داند که قرین با تفکر و تأمل باشد (همو، اخلاق نیکوماخس، ج ۱، ص ۷۷). از نظر وی سعادت عبارت است از: فعالیت نفس بر وفق فضیلت (همان، ص ۷۴) و منظور از فعالیت نفس فعالیت تعقلی است (همان، ص ۶۶). وی می‌گوید: اگر سعادت فعالیت است طبق فضیلت پس باید جمیل و الهی باشد (همان، ج ۲، ص ۲۲۶) و چیزی جمیل است که خیر باشد خیر آن است که همه چیز به سوی آن گرایش دارد، لذا در نظام اخلاقی وی، غایت همه چیز خیر نامیده شده است و در میان غایت‌ها غایتی که آن را برای خودش و همه چیز دیگر را برای آن می‌خواهیم خیر اعلی است (همو، الاخلاق، ص ۵۳). از نظر ارسطو علت غایی و خیر یک چیزند و هر چیزی خیر ویژه‌ای دارد (متافیزیک، ص ۱۱). مقصود وی این است که هر عمل و فنی دارای خیر ویژه خود است در نتیجه، خیر در پزشکی غیر از خیر در فن سپاهیگری است. غایت خیر در پزشکی صحت و مراد خیر در فن سپاهیگری فتح است. بنابراین اگر برای همه اعمال یک غایت وجود داشته باشد، آن واحد خیر است و اگر برای اعمال انسان غایت کثیر فرض شود، آن غایات متعدد خیر خواهند بود (همان، ص ۶۵).

ارسطو غایات را به نفسی و غیره تقسیم می‌کند، برخی غایات، مطلوبیت ذاتی و برخی مطلوبیت غیره دارند و به خاطر غایت دیگر، مطلوب واقع شده‌اند و خودشان فی

نفسه مطلوب نیستند. غایتی که آن را برای خودش بخواهیم و همه چیز دیگر را برای آن، غایت سعادت است (همان، ص ۶۰).

سعادت حقیقی

از نظر ارسطو هر کاری دارای غایت قصوایی است، غایت قصوا تمام اعمال ما سعادت است. این یکی از مباحث مهم فلسفه اخلاق است که آیا همه اعمال ما یک غایت قصوا دارند یا خیر؟ ارسطو توضیح نداده است که چرا همه اعمال ما یک غایت قصوا دارند و می‌گوید سه نظر در باب مصداق سعادت وجود دارد که عبارت‌اند از: ۱. لذت؛ ۲. مفاخر سیاسی؛ ۳. زندگی با تفکر و تأمل (همو، اخلاق نیکوماخس، ج ۱، ص ۵۳). از نظر ارسطو همه اتفاق دارند که سعادت چیزی بیرون از این سه نیست. وی مصداق اول و دوم را رد می‌کند و استدلال می‌آورد که مصداق سعادت زندگی قرین با تفکر و تأمل است و پیرامون مصداق سعادت می‌نویسد:

بهترین زندگی چه برای افراد و چه برای کشورها آن است که به فضیلت آراسته و به وسایل کافی برای شرکت در کارهای فضیلت‌آمیز مجهز باشد (همو، سیاست، ص ۳۷۴، ۳۷۵).

ارسطو معتقد است که گرچه مال و دوستی یا خیرات خارجی برای سعادت لازم است ولی اصل و جوهر سعادت در خود ماست و آن دانش کامل و صفای روح است - لذا لذت حسی راه خوشبختی نیست همچنان که سقراط به کسانی که سعادت را در لذت حسی می‌دانند می‌گوید: لذت حسی مستلزم دور است، سیاست نیز راه سعادت نیست زیرا در آن در معرض هوا و هوس مردم قرار می‌گیریم. نه سعادت این است و نه آن. بلکه سعادت لذت عقلانی است (دورانت، ص ۷۷). ارسطو معتقد است کسی به حد کمال رسیده که بتواند در باره همه امور بیندیشد (ارسطو، اخلاق نیکوماخس، ج ۱، ص ۵۲).

استدلال ارسطو برای اثبات مصداق سعادت، این است که چیزی که سعادت آدمی وابسته به آن است نباید امر مشترک بین انسان و حیوان باشد بلکه باید امری مختص به انسان باشد. هرگاه فردی را از یک نوع بخواهیم با نوعی دیگر مقایسه کنیم باید جهت مقایسه فقط امر اختصاصی آن نوع باشد وی می‌گوید: جهت مقایسه انسان و سایر

حیوانات نمی‌تواند در امر نباتی باشد. باید سعادت انسان در چیزی باشد که مختص انسان است و آن در نزد ارسطو تفکر است (ملکیان، ص ۳۸۵). سعادت نظری برترین سعادت است، زیرا نظریه‌پردازی تنها فعالیتی است که صرفاً برای خود مطلوب است (ارسطو، *الاخلاق*، ص ۳۵۰). این فعالیت (تفکر) برترین فعالیت‌هاست، زیرا تعقل عالی‌ترین جزء نفسانی است و اموری که تعقل معطوف به آنهاست، از تمام اموری که درخور شناسایی هستند، بالاترند (همانجا). یکی از براهین اصلی ارسطو به نفع حیات نظری بر این ادعا استوار است که سعادت باید خیری باشد که بی هیچ قیدی نهایی باشد و این فقط درباره نظریه‌پردازی صحیح است و نه درباره غیر آن (کرسگارد، ص ۱۰۱).

ویژگی‌های سعادت

از نظر ارسطو سعادت دارای دو ویژگی عمده است نخست آنکه باید مطلوب بالذات باشد یعنی سعادت را برای خودش بخواهیم، نه برای چیز دیگر؛ دیگر آنکه باید مستغنی بالذات یا خودبسنده باشد و به هیچ چیزی وابسته نباشد. وی در زمینه ویژگی‌های سعادت می‌نویسد:

شایسته است سعادت از اموری قرارداده شود که به خودی خود مطلوب است نه از اموری که به خاطر امور دیگر مطلوبند، چون سعادت نیازمند چیز دیگری نیست بلکه مکلفی به خود است (ارسطو، *الاخلاق*، ص ۳۴۷).

مراد ارسطو از مکلفی به نفس، حالت یک فرد خلوت‌نشین که به تنهایی زندگی می‌کند نیست بلکه مراد آن حالتی است که صرف نظر از همه چیز، حیات را مطلوب می‌نماید و به چیز دیگری نیاز ندارد. به نظر می‌رسد از نظر ارسطو می‌توان نسبی بودن را به عنوان ویژگی دیگر سعادت ذکر کرد زیرا ممکن است چیزی برای فردی سعادت باشد و همان چیز در نزد دیگری مبعوض باشد. حتی عقیده یک فرد برای تعبیر موضوع سعادت تفاوت می‌کند مثلاً هنگام بیماری سعادت را در صحت و در فقر آن را در غنا می‌پندارد (همانجا) زیرا معتقد است در افعال و اهداف انسان هیچ امری ثابت و لایتغیر نیست (همان، ص ۸۸).

راه وصول به کمال

ارسطو راه وصول به سعادت را رعایت اعتدال و حد وسط می‌داند، زیرا هر حالت روحی یک حد معین دارد که کمتر یا بیشتر از آن رذیلت است و خود آن حد معین فضیلت است؛ مثلاً عفت که مربوط به قوه شهویه است، حد وسط میان خمود و شره است، برای وصول به کمال یک راه است که شخص را از انحراف باز می‌دارد و آن راه وسط و اعتدال است (دورانت، ص ۷۴). ارسطو در این زمینه می‌نویسد:

بهترین زندگی چه برای افراد و چه برای کشورها آن است که به فضیلت آراسته و به وسایل کافی برای شرکت در کارهای فضیلت‌آمیز مجهز باشد (ارسطو، سیاست، ص ۳۷۵، ۳۷۴).

رابطه عدالت اخلاقی با سعادت

اینک که معانی عدالت و سعادت روشن گردید، نویسندگان در پی اثبات رابطه عدالت اخلاقی (تعديل قوای نفس) با سعادت فردی و اجتماعی به معنای عقل نظریه‌پردازی از دیدگاه ارسطو می‌باشند. در این پژوهش سعی بر این است که به پرسش‌های ذیل پاسخ داده شود:

۱. آیا بین اعتدال (عدالت اخلاقی) و سعادت رابطه‌ای وجود دارد؟
۲. بر فرض وجود رابطه این رابطه از چه نوعی می‌باشد؟
۳. عدالت تا چه حد در تحصیل سعادت نقش دارد؟
۴. آیا اعتدال تنها عامل مؤثر در رسیدن به سعادت است یا امور دیگری نیز در دستیابی به آن نقش دارند؟
۵. چه اموری می‌تواند در تحصیل سعادت نقش آفرینی کنند، آیا تأثیر عوامل متفاوت در رسیدن به سعادت منافاتی با هم ندارد؟

از مجموع گفته‌های پیشین درمی‌یابیم که میان عدالت با سعادت ارتباط تنگاتنگی وجود دارد به گونه‌ای که دستیابی به سعادت بدون اجرای عدالت امکان‌پذیر نیست، افلاطون تحصیل سعادت را در گرو اجرای عدالت می‌داند، از نظر وی عدالت برای نیل به سعادت ضروری و لازم است (افلاطون، ص ۹۱۳). از نگاه ارسطو نیز میان عدالت و سعادت ارتباط ناگسستنی وجود دارد وی دستیابی به سعادت را مرهون اجرای عدالت

می‌داند و معتقد است که عدالت نقش بنیادین و اساسی در تحصیل سعادت را ایفا می‌کند (دورانت، ص ۷۴). رابطه‌های احتمالی بین عدالت و سعادت عبارت‌اند از:

رابطه مقدمه و ذی‌المقدمه (آلی و غائی)

ارسطو عدالت را مقدمه و راه وصول به سعادت می‌داند و معتقد است که نتیجه عدالت و سایر فضایل اخلاقی و عقلانی، رسیدن به سعادت است. از نظر وی عدالت، به مثابه تمام فضایل است و تنها راه وصول به سعادت اکتساب فضایل و تنها راه اکتساب فضایل رعایت حد وسط است. وی در این باره می‌نویسد:

بهترین زندگی چه برای افراد و چه برای کشورها آن است که به فضیلت آراسته و به وسایل کافی برای شرکت در کارهای فضیلت آمیز مجهز باشد (ارسطو، سیاست، ص ۳۷۴، ۳۷۵).

با توجه به اینکه ارسطو عدالت را برابر با همه فضایل می‌داند یعنی هنگامی که حالت اعتدال در حکمت، شجاعت و عفت پدید آمد حالت جامع آنها را عدالت می‌نامد نه اینکه خود سخی از فضایل باشد، لذا می‌توان به جای فضیلت کلمه عدالت را قرار داد. برای وصول به فضیلت و کمال یک راه است که شخص را از آفات، تأخیر و انحراف باز می‌دارد و آن راه وسط و اعتدال است (دورانت، ص ۷۴). عدالت به عنوان برترین فضیلت در قلمرو اخلاق، در راستای تأمین سعادت انسان است و داشتن فضیلت مقدمه تحصیل سعادت است. از نظر ارسطو عدالت مقدمه‌ای برای تحصیل سعادت می‌باشد همان‌گونه که بدون مقدمه نمی‌توان به ذی‌المقدمه دست یافت بدون عدالت هم نمی‌توان به سعادت رسید.

البته رابطه مقدمه و ذی‌المقدمه دو گونه است: نخست: این که ارزش مقدمه، صرفاً برای این است که شخص را به ذی‌المقدمه برساند. پس از رسیدن به ذی‌المقدمه وجود و عدم آن یکسان و برابر خواهد بود. مثلاً کسی که می‌خواهد از نهر آبی بگذرد سنگ بزرگی را در وسط نهر آب وسیله پریدن قرار می‌دهد و پس از عبور از نهر وجود و عدم آن سنگ برای او مساوی است و همچنین وجود نردبان و کارنامه کلاس برای ثبت نام در کلاس بالاتر. گونه دیگر این است که مقدمه در عین اینکه وسیله رسیدن به ذی‌المقدمه است خود نیز دارای ارزش است یعنی پس از تحقق یافتن ذی‌المقدمه وجود

و عدم مقدمه یکسان نیست بلکه پس از حصول ذی‌المقدمه نیز وجود آن لازم و ضروری است مانند اینکه معلومات کلاس اول برای یک دانش‌آموز مقدمه‌ای است برای ورود به کلاس‌های بالاتر. اما چنین نیست که با رسیدن به کلاس‌های بالاتر نیازی به آنها نداشته باشد. زیرا گاهی مقدمه، مرتبه ضعیفی از ذی‌المقدمه است و گاهی نیست. نردبان از مراتب پشت‌بام نیست، لیکن معلومات کلاس‌های پایین و معلومات کلاس‌های بالا مراتب یک حقیقتند ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی از قبیل عدالت نسبت به سعادت از نوع دوم است و چنین نیست که اگر انسان به سعادت رسید از عدالت بی‌نیاز باشد. بنابراین عدالت مقدمه یا ابزاری برای نیل به سعادت به شمار می‌آید.

رابطه علی و معلولی

بدون تردید، مفهوم سعادت با فضیلت (عدالت) یکی نیست و میان این دو تفاوت وجود دارد و این تفاوت به صورت رابطه علی و معلولی یا سببی و مسببی است، میزان سعادت فرد بسته به بسط تأمل است و هر قدر استعداد تأمل کردن بیشتر باشد، به همان نسبت از سعادت بیشتری برخوردار است (ارسطو، اخلاق نیکوماخس، ج ۲، ص ۲۳۵)؛ به عبارت دیگر با داشتن فضایل است که آدمی به سعادت نائل می‌شود. یعنی این فضایل هستند که آدمی را به سعادت می‌رسانند، ارسطو سعادت را متفرع بر فضیلت و عدالت می‌داند و معتقد است که سعادت فرد تابع برخورداری وی از فضیلت است، فرد هر چه از فضیلت بیشتری برخوردار باشد دارای سعادت بیشتری خواهد بود و هر چه دارای فضیلت کمتری باشد سعادت کمتری نصیب او خواهد شد وی در این زمینه می‌نویسد:

اندازه سعادت که بهره هر کس می‌شود برابر است با اندازه بهره او از فضیلت (ارسطو، سیاست، ص ۳۷۴).

بنابراین عدالت علت و سعادت معلول آن به حساب می‌آید، البته مراد از علت در اینجا علت تامه و شرط کافی نیست بلکه مراد از آن علت ناقصه و شرط لازم است. به تعبیر دیگر، عدالت علت معدّ برای نیل به سعادت است زیرا مؤلفه‌های دیگری نظیر خیرات خارجی، دوستی و لذت در تحصیل سعادت نقش دارند. ارسطو درباره نقش خیرات خارجی در سعادت می‌نویسد:

در تکمیل سعادت باید خیرهای خارجی را نیز دخالت دهیم... سعادت به عنوان شرط مکمل به چنین مؤیداتی نیاز دارد (همو، *الاخلاق*، ص ۷۲).

حدوسط تنها عامل و یگانه رمز سعادت نیست، بلکه مال و امور دنیوی نیز تا اندازه‌ای لازم است زیرا فقر شخص را زبون می‌کند و چشم او غالباً به دست دیگران است در حالی که مال و منال شخص را از آز و طمع دور می‌کند و راحت و فراغی می‌آورد که موجب می‌شود شخص استعداد خود را به کار ببرد (دورانت، ص ۷۶). یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که در دستیابی به سعادت نقش دارد لذت است. ارسطو نقش لذت را در سعادت بسیار مهم توصیف می‌کند به گونه‌ای که معتقد است سعادت بدون لذت نمی‌تواند موجود باشد (راسل، ص ۳۴۶). وی در باره نقش لذت در سعادت می‌نویسد:

لذت و الم در طول حیات ما نافذ است و برای حیات سعادت‌مندانه تکیه‌گاه محکمی است (ارسطو، *اخلاق نیکوماخس*، ج ۲، ص ۱۹۷).

ارسطو دسترسی به سعادت را بدون فضیلت اخلاقی غیرممکن می‌داند (کاپلستون، ص ۳۸۹).

رابطه منطقی

به نظر می‌رسد به لحاظ منطقی نسبت میان عدالت و سعادت، عام خاص مطلق است، زیرا هیچ سعادت‌نی خالی از عدالت نیست، اما هر عدالتی مستلزم سعادت یا متضمن آن نیست. ممکن است عدالت بر چیزی صدق کند اما مصداق سعادت نباشد، زیرا تحصیل سعادت علاوه بر عدالت به امور دیگری از قبیل خیرات خارجی نیاز دارد. به گفته ارسطو حدوسط تنها عامل و یگانه رمز سعادت نیست بدین جهت که ارسطو نقش خیرات خارجی: از جمله دوستی و لذت و... را در سعادت بسیار مهم می‌داند، ممکن است عدالت باشد اما خیرات خارجی نباشد و در نهایت سعادت کامل نگردد. از میان اسباب و معادلات خارجی سعادت، دوستی از همه شریفتر و برتر است در واقع دوستی برای دوران خوشبختی لازم‌تر از دوران بدبختی است (دورانت، ص ۷۶). ارسطو ضمن رد ادعای کسانی که معتقدند کسانی که کاملاً خوشبخت و متکی به خود هستند، هیچ نیازی به

دوستان ندارند و چون واجد وسایل زندگی هستند از این رو مکتفی به خویشانند به چیزی احتیاج ندارند. در مورد نقش دوستی در سعادت می نویسد:

[دوستی] به مثابه بزرگ‌ترین خیرهای خارجی است (ارسطو، *الاخلاق*، ص ۳۲۴).

به علاوه اگر خاصیت یک دوست این است که بیشتر از آنچه از خیر دریافت می‌کند خوبی برساند و اگر خاصیت آدم بافضیلت این است که نیکوکار باشد و اگر خدمت به دوستان بهتر از خدمت به بیگانگان است، پس آدم بافضیلت محتاج دوستانی خواهد بود که خیر خواه او باشند. وی در زمینه نیاز آدم بافضیلت به دوستان می نویسد:

مردمان خوشبخت هم نیاز به کسانی دارند که آنها را مورد نیکوکاری قرار دهند (همان، ص ۳۲۵، ۳۲۴).

ارسطو در بیان سبب نیاز انسان سعادت‌مند به دوستان معتقد است که انسان کاملاً سعادت‌مند نیازمند دوستان است، زیرا مرجحات آدم سعادت‌مند به تأمل در اعمال فضیلت‌آمیز منتهی می‌شود و این مرجحات خاصه آدم باسعادت است، علاوه بر این چنین می‌انگارد که آدم سعادت‌مند باید زندگانی مطلوب و دلپذیری داشته باشد، اما برای یک فرد، تحمل بار زندگی در تنهایی سنگین است، چه اعمال و افعال دائمی برای او آسان نیست، درحالی‌که با مشارکت دیگری و در ارتباط با دیگران تحمل بار زندگی امری بسیار بهتر و ساده است. بدین ترتیب فعالیت انسان سعادت‌مند (که با معیت دیگران عملی می‌گردد)، امری با دوام‌تر خواهد بود و فعالیتی است که بنفسه بسیار مطبوع است و اینها خصلتی هستند که هر آدم سعادت‌مند باید به آنها متصف شود (همان، ص ۳۲۷-۳۲۴).

دوستی را مطلوب آدم بافضیلت می‌داند و می‌نویسد:

دوست بافضیلت طبعاً مطلوب آدم بافضیلت است (همان، ص ۳۲۶).

یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که در تحصیل سعادت نقش دارد لذت است ارسطو در باره

نقش لذت در تحصیل سعادت می نویسد:

برای ایجاد والاترین خصال، مهم‌ترین عامل عبارت است از لذت بردن از آنچه

موجب لذت می‌گردد و تنفر داشتن از آنچه موجب تنفر باشد (همو، *اخلاق*

نیکوماخس، ج ۲، ص ۱۹۷).

سعادت‌مند کسی است که دارای عدالت، دیگر فضایل و خیرات خارجی باشد زیرا امکان ندارد کسی بدون خیرات خارجی سعادت‌مند شود بدین ترتیب نسبت منطقی میان عدالت و سعادت عام و خاص مطلق است، زیرا هر سعادت‌مندی عادل است اما هر عادل سعادت‌مند نیست.

نتیجه

عدالت همچون ستونی است که می‌توان سقف خوشبختی را بر آن بنا نهاد. زیرا عنصر عدالت در اخلاق به گونه‌ای برجسته است که بدون آن نیل به سعادت امکان‌پذیر نیست و جایی که عدالت نباشد سعادت هم وجود نخواهد داشت، توجه به آراء و اندیشه‌های ارسطو در باب عدالت و سعادت نتایج ذیل را به دست می‌دهد:

۱. عدالت در نزد یونانیان به معنای اعتدال به کار می‌رفته و دارای حوزه‌های گوناگونی است. یکی از این حوزه‌ها حوزه اخلاقی است که عدالت در این حوزه به معنای تعدیل قوای نفس و میانه‌روی است که شاخصه اصلی آن همان اعتدال است.

۲. در اینکه سعادت به معنای خیر نهایی و غایت فرجامین است اختلافی نیست، اما در مصداق خارجی آن اختلاف نظر وجود دارد، گروهی ثروت و برخی دیگر لذایذ مادی را سعادت می‌دانند، از نظر ارسطو زندگی عقلانی یا همان عقل نظریه پردازی مصداق آن است.

۳. میان عدالت اخلاقی (اعتدال) و سعادت به معنای عقل نظریه‌پردازی ارتباط عمیقی وجود دارد، به گونه‌ای که عدالت به عنوان برترین و کامل‌ترین فضایل می‌تواند نقش اساسی را در تحصیل سعادت ایفا کند، زیرا آن مقدمه و ابزاری برای دستیابی به سعادت است و نیل به سعادت تنها از رهگذر آن امکان‌پذیر خواهد بود.

۴. رابطه بین عدالت و سعادت علی و معلولی است، به این بیان که عدالت علت و سعادت معلول آن است، زیرا بهره هر کس از سعادت بستگی به بهره او از فضایل دارد و هر چه بهره او از فضایل بیشتر باشد سعادتش کامل‌تر خواهد بود و چه علل دیگری در تحصیل سعادت مؤثرند، می‌توان عدالت را معد یا علت ناقصه آن دانست.

۵. نسبت منطقی بین عدالت و سعادت عام و خاص مطلق است، زیرا هر سعادت‌مندی عادل است اما هر عادل سعادت‌مند نیست. امکان دارد فردی عادل باشد، اما از خیرات خارجی و به طور کلی هر چیزی که در تحصیل سعادت نقش دارد محروم باشد.

۶. نقش خیرات خارجی، مانند دوستی، مال، فرزند، لذت و... در تحصیل به سعادت بسیار برجسته است، به گونه‌ای که ارسطو نیل به سعادت را بدون کمک آنها ناممکن می‌داند بنابراین عدالت شرط لازم برای تحصیل سعادت است نه شرط کافی. لذا منافاتی ندارد امور دیگری از قبیل خیرات خارجی، دوستی و... در تحصیل سعادت دخیل باشند.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الاشارات و التنبيهات*، قم، نشر البلاغه، ۱۳۸۳.
- _____، *الشفاء و الهیات*، (۱)، مقدمه ابراهیم مدکور، تحقیق ال‌اب قنوتی و سعید زاید، قاهره، بی‌نا، ۱۳۸۰ ق.
- ارسطاطالیس، *اخلاق نیکوماخس*، ترجمه سیدابوالقاسم پورحسینی، ج ۲ و ۱، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
- _____، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۶.
- _____، *الاخلاق*، ترجمه اسحاق بن حنین، تحقیق عبدالرحمن بدوی، الکویت و کاله المطبوعات، ۱۹۷۹.
- _____، *متافیزیک*، ترجمه شرف الدین خراسانی (شرف)، تهران، حکمت، ۱۳۸۵.
- استراترن، پل، *آشنایی با ارسطو*، ترجمه شهرام حمزه‌ای، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۶.
- افلاطون، *مجموعه آثار*، ج ۴، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۷.
- بریه، امیل، *تاریخ فلسفه در دوره یونانی*، ترجمه علیمراد داودی، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
- بشرویه، حسین، «*دیباچه‌ای بر فلسفه عدالت*»، ناقد، ش ۱، ۱۳۸۲.
- بهارنژاد، زکریا، «*خدا در اندیشه ارسطو*»، آینه معرفت، ش ۱، ۱۳۸۲.
- دورانت، ویل، *تاریخ فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران، نشر دانش، بی تا.

- راسل، برتراند، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریا بندری، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳.
- سبزواری، هادی بن مهدی، *شرح منظومه منطق*، ج ۴، تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی، تهران، نشر ناب، ۱۳۶۹.
- شهرستانی، عبدالکریم، *الملل و النحل*، تحقیق علی حسن فاعور، و امیر علی مهنا، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۲۱ ق.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *تفسیر قرآن کریم*، ج ۶، تصحیح محمد خواجوی قم، بیدار، ۱۳۶۴.
- _____، *شرح اصول کافی*، ترجمه محمد خواجوی، تهران، پژوهشگاه علوم اسلامی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
- فاخوری، حنا و دیگران، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه ابراهیم آیتی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۶.
- کرسگارد، کریستین، «*سرچشمه ارزش از دیدگاه ارسطو و کانت*»، ترجمه محسن جوادی، ارغنون، ش ۱۶، تابستان ۷۹.
- کاپلستون، فردریک چارلز، *تاریخ فلسفه*، ج ۱، ترجمه جلال‌الدین مجتوبی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۸.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، ج ۷۵، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۴ ق.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۱، تهران-قم، صدرا، ۱۳۸۶.
- مک‌اینتایر، السدیر، «*نقد و معرفی کدام عدالت؟ کدام عقلانیت؟*» ترجمه محمد لگنهاوزن و سید محمود موسوی، *نقد و نظر*، ش ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۷۶.
- ملکیان، مصطفی، *تاریخ فلسفه غرب*، تهران، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.